



University of Science and Quranic Knowledge
Shahin Faculty of Quranic Sciences

Comparative Study of the Concept of Tawil in Nūr al-Thaqalayn, Al-Mizān, and Tafsīr al-Namūneh with Emphasis on Verse 4 of Sūrat Ibrāhīm

Hadi zeini malekabad ¹ 

1. Assistant Professor of Qur'an and Hadith Studies, Faculty of Theology, Law and Islamic Studies, University of Siستان and Baluchestan, Zahedan, Iran. zeini@theo.usb.ac.ir

Abstract

This study focuses on verse 4 of Sūrat Ibrāhīm and conducts a comparative analysis of the concept of tawil in Tafsīr Nūr al-Thaqalayn. The main objective is to clarify how the language of the Qur'an is represented and the role of tawil in religious understanding, with special emphasis on this key verse. In this regard, Nūr al-Thaqalayn, as a Shī'ī narration-centered exegesis, is compared with the exegetical approaches of Al-Mizān and Tafsīr al-Namūneh. The central question is how the concept of the Qur'anic language and tawil have been interpreted and explained in these three works, particularly regarding this verse, and what similarities and differences emerge in addressing the epistemological dimension of the language of revelation and interpretive tawil. The findings indicate that Nūr al-Thaqalayn, emphasizing the role of the Imam as the ultimate interpreter, regards tawil as a means of explaining the language of religion in light of the needs of society. In contrast, Al-Mizān presents tawil as delving into the semantic layers of the text and its relationship with the rational and historical development of humankind, while Tafsīr al-Namūneh focuses on the historical dimension and the "language of the people" (lisān al-qawm). This comparative analysis reveals the different approaches of the three commentaries in understanding the language of religion and the feasibility of interpretive tawil based on the linguistic and cultural context of revelation, noting also that tawil has affinities with modern cognitive linguistic approaches.

Keywords: Tawil, Qur'anic language, Verse 4 of Sūrat Ibrāhīm, Nūr al-Thaqalayn, Al-Mizān, Tafsīr al-Namūneh

Received: 2025-06-02 ; Received in revised form: 2025-08-16 ; Accepted: 2025-09-03 ; Published online: 2025-09-03

◆ How to cite: zeini malekabad, H. (2025). A Comparative Study of the Concept of Interpretation in the Commentaries of Nur al-Thaqalayn, Al-Mizan and Nemone with Emphasis on Verse 4 of Surah Ibrahim. (e228322). *Qur'an pinterpretation studies*, (64-83), e228322 doi: 10.22034/qc.2025.527939.1177



بررسی تطبیقی مفهوم تأویل در تفاسیر نورالثقلین، المیزان و نمونه با تأکید بر آیه ۴ سوره ابراهیم

هادی زینی ملک‌آباد^۱ ID

۱. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، حقوق و معارف اسلامی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران.

zeini@theo.usb.ac.ir

چکیده

پژوهش حاضر با تمرکز بر آیه ۴ سوره ابراهیم به بررسی تطبیقی مفهوم تأویل در تفسیر نورالثقلین می‌پردازد. هدف اصلی مقاله، تبیین چگونگی بازنمایی زبان قرآن و نقش تأویل در فهم دینی با تمرکز بر این آیه کلیدی است. در این راستا، تفسیر نورالثقلین به عنوان تفسیری روایی محور شیعه، با رویکردهای تفسیری المیزان و تفسیر نمونه مقایسه می‌شود. پرسش اصلی آن است که چگونه مفهوم زبان قرآن و تأویل در این سه تفسیر با تأکید بر آیه یادشده تفسیر و تبیین شده و چه تفاوت‌ها و اشتراکاتی در مواجهه با بُعد معرفتی زبان وحی و تفسیر تأویلی وجود دارد. یافته‌ها نشان می‌دهد که نورالثقلین با تأکید بر نقش امام به عنوان مفسر نهایی، تأویل را ابزاری برای تبیین زبان دین در پرتو نیازهای جامعه می‌داند؛ در حالی که المیزان، تأویل را به منزله تعمیق در لایه‌های معنایی متن و رابطه آن با سیر عقلانی و تاریخی بشر معرفی می‌کند. تفسیر نمونه بر بُعد تاریخی و لسان قوم تمرکز دارد. این تحلیل تطبیقی بیانگر رویکردهای متفاوت سه تفسیر در فهم زبان دین و امکان‌پذیری تفسیر تأویلی بر پایه‌ی بستر زبانی و فرهنگی وحی است و البته تأویل با رویکردهای جدید زبان‌شناسی شناختی نیز قرابت دارد.

کلیدواژه‌ها: تأویل، زبان قرآن، آیه ۴ سوره ابراهیم، نورالثقلین، المیزان، تفسیر نمونه.

تاریخ دریافت: ۱۴۱۴/۳/۱۲ | تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۵/۲۵ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۶/۱۲ | تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۶/۱۲

♦ استاندارد این مقاله: زینی ملک‌آباد، هادی. (۱۴۰۴). بررسی تطبیقی مفهوم تأویل در تفاسیر نورالثقلین، المیزان و نمونه با تأکید بر آیه ۴ سوره ابراهیم. (۲۲۸۳۲۲). *مطالعات تائوولی قرآن*, (۸۳-۶۴), ۲۲۸۳۲۲. doi: 10.22034/qc.2025.527939.1177



۱. طرح مسئله

زبان وحی و چگونگی انتقال پیام الهی به بشر همواره یکی از بنیادی‌ترین مباحث در حوزه تفسیر قرآن بوده است. مسئله اینکه خداوند چگونه با بشر سخن گفته و زبان قرآن چگونه فهم‌پذیر و معنادار شده، پرسش‌های مهمی در این عرصه ایجاد کرده است. این پرسش‌ها با موضوع تأویل پیوند خورده‌اند؛ چرا که تأویل، ناظر به تفسیرهای عمیق‌تری از متن است که از ساحت ظاهر الفاظ فراتر می‌رود و به لایه‌های باطنی معنا ورود می‌کند. آیه چهارم سوره ابراهیم، که به مسئله زبان رسولان و قوم آنان اشاره دارد، بایی است در شناخت نسبت زبان، پیامو مخاطب: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ...». این آیه نه تنها بر نقش زبان در فهم وحی تأکید دارد، بلکه بر هدف تبیین‌گری نیز تصریح می‌ورزد. فهم این آیه در سنت‌های تفسیری مختلف، برداشت‌های متنوعی از مفهوم زبان، قوم، تبیین و تأویل را شکل داده است. تفسیر نورالثقلین به عنوان تفسیری حدیث‌محور، با تمرکز بر روایات اهل بیت (ع)، نگرشی خاص به آیه دارد که بررسی و تطبیق آن با تفاسیر تحلیلی دیگر همچون المیزان و تفسیر نمونه، فرصتی برای تحلیل تطبیقی برداشت‌های گوناگون از زبان وحی فراهم می‌سازد. انتخاب تفاسیر المیزان و نمونه، هدفمدار بوده است؛ زیرا ساحت‌های مختلفی دارند که در ادامه مشخص خواهد شد... یکی از پرسش‌های اساسی در حوزه فهم قرآن آن است که مفهوم «زبان قوم» در آیه ۴ سوره ابراهیم چگونه باید تفسیر شود و چه ارتباطی با فهم‌پذیری وحی و تأویل دارد؟ آیا مقصود از زبان قوم، صرفاً زبان گفتاری و ملی است یا مفهومی گسترده‌تر از فرهنگ، ذهنیت و پیش‌فرض‌های مخاطبان را نیز شامل می‌شود؟

تفسیر نورالثقلین، با رویکردی روایی و نقل‌محور، در تبیین این آیه بر پیوند معنای آیه با روایات معصومان تأکید دارد. در مقابل، تفاسیری مانند المیزان و تفسیر نمونه، با رویکرد فلسفی-اجتماعی و زبانی، ابعاد معنایی متفاوتی از زبان و تأویل را تبیین کرده‌اند... تحلیل تطبیقی این تفاسیر می‌تواند روشن سازد که هرکدام از این منابع تفسیری چه درک متفاوت یا مشترکی از مفهوم «زبان قوم» و «تبیین وحی» ارائه داده‌اند. هدف این مقاله، بررسی نقاط اشتراک و افتراق میان دیدگاه‌های نورالثقلین، المیزان و نمونه در تفسیر آیه یادشده است. توجه به اشتراکات در بنیان‌های زبانی، رسالتی و تفسیری، و همچنین تمایزات در سطح روش‌شناسی، نگاه به تأویل، و گستره معنای زبان، از جمله محورهای این مقایسه خواهد بود. بنابراین، مسئله اصلی این تحقیق آن است که: نورالثقلین

چه برداشتی از مفهوم زبان و تبیین در آیه چهارم سوره ابراهیم ارائه داده و این برداشت در مقایسه با المیزان و تفسیر نمونه چه وجوه اشتراک و افتراقی دارد؟ این پژوهش از نوع کیفی و تحلیلی-توصیفی است که با روش تطبیقی به بررسی تأویل و زبان قرآن در تفسیر نورالثقلین و مقایسه آن با دو تفسیر دیگر (المیزان و نمونه) می‌پردازد. برای تمرکز و عمق بخشی، آیه ۴ سوره ابراهیم ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ...﴾ به عنوان مصداق انتخاب شده است. گردآوری داده‌ها به صورت جمع‌آوری و مطالعه دقیق متن تفاسیر مورد نظر و استخراج بخش‌های مرتبط با مفهوم تأویل و زبان قرآن در این آیه انجام شده است.

۲. پیشینه پژوهش

در سال‌های اخیر، تأویل قرآن به‌ویژه در تفسیرهای شیعی مورد توجه روزافزون قرار گرفته است. با این حال، اغلب تحقیقات به‌طور مستقل یا بر لایه‌های تفسیری یا بر بُعد زبانی تمرکز کرده‌اند و کمتر پژوهش تطبیقی بین هر دو حوزه و در یک منبع خاص انجام شده است.

در رساله دکتری «بررسی و تحلیل روایات تأویلی تفسیر نورالثقلین با تأکید بر نقد شبهات وارد بر تفاسیر شیعی» از معصومه خاتمی به راهنمایی نهلا غروی نائینی (۱۳۹۴) در دانشگاه تربیت مدرس نیز به برخی از شبهات پاسخ داده شده، اما در مقام تطبیق چیزی بیان نشده است. اما رویکرد تأویلی، تبیین و به نوعی از آن دفاع شده است. در مقاله «نقد متنی روایات تفسیر نورالثقلین بر اساس مستندات قرآنی» از رحمت الله عبد الله زاده آرانی (۱۳۹۵)، نویسنده پس از بررسی روایات نورالثقلین به این نتیجه رسیده که برخی از این روایات علاوه بر تعارض و عدم مطابقت با مسلمات عقلی و مسلمات علمی و مانند آن، با آیات محکم قرآن کریم نیز سازگاری ندارند. از سوی دیگر، موسوی کیانی (۱۳۹۹) در مطالعه‌ای با عنوان «بررسی تحلیلی تشبیه در روایات تفسیری اخلاقی و تربیتی تفسیر نورالثقلین» به کاربرد ادبیات و تصویرسازی در روایت‌های تأویلی نورالثقلین پرداخته است که با موضوع مقاله پیش حاضر، قرابت کمتری دارد؛ اما اشاره به ظرفیت‌های روایات تفسیری-تأویلی آن شایان توجه است. همچنین، مقاله‌ای با عنوان «گونه‌شناسی روایات تفسیری امام علی (ع) با تأکید بر تفسیر روایی نورالثقلین» (نورمحمدی نجف‌آبادی و همکاران، ۱۴۰۱)، طبقه‌بندی جامع روایات تفسیری نقل شده از امام علی (ع) را ارائه داده است که به نوعی بیانگر اهمیت تفسیر نورالثقلین نیز است؛ اما تمرکز آن بر مؤلفه‌های ساختاری روایت بوده و تحلیل تأویلی ضعیف‌تر است.

در مقاله‌ای تحت عنوان «واکاوی تحلیلی کاربرست اختلاف قراءات مذکور در روایات اهل بیت علیهم‌السلام» (مطالعه موردی: تفسیر نورالثقلین) نوشته الهام زرین کلاه (۱۴۰۲)، نویسنده اقدام به استخراج و تحلیل انواع قراءات از دیدگاه نورالثقلین کرده و نقش آن‌ها را در تقویت مفهومی آیات بررسی نموده است. اگرچه این پژوهش ساختار معناداری را تحلیل کرده، اما به ترکیب تأویل و زبان قرآن در چارچوب یک آیه خاص پرداخته است. این مقاله هرچند در تحلیل محتوا دقیق است، ولی به ساختار زبانی قرآن و نسبت آن با تأویل کمتر پرداخته است. پژوهش‌هایی از این دست را می‌توان نام برد که در آنها، مسائل مربوط به تأویل و زبان قرآن پرداخته شده‌اند، اما با وجود این، تعامل با مفهوم زبان قرآن و بررسی تطبیقی در آنها محدود است. با وجود پژوهش‌های متعدد درباره روایات تفسیری نورالثقلین، پژوهشی تطبیقی با تمرکز خاص بر تأویل و زبان قرآن در چارچوب یک آیه مصداقی (مثلاً آیه ۴ سوره ابراهیم) انجام نشده است؛ بیشتر مطالعات، تحلیل‌های جزئی یا ساختار روایی ارائه داده‌اند و کمتر به نسبت‌بینی میان زبان، تأویل و آموزه امام‌شناختی پرداخته‌اند؛ همچنین، لایه‌های اشتراک و افتراق در رویکرد تأویلی تفاسیر مختلف (نورالثقلین، المیزان، تفسیر نمونه)^۱ به‌ویژه در حوزه زبان قرآن، به‌صورت منسجم بررسی نشده‌اند. بنابراین با توجه به خلأهای فوق، پژوهش حاضر با رویکردی تطبیقی، تمرکز بر یک آیه قرآنی مشخص (آیه ۴ سوره ابراهیم) و تحلیل هم‌زمان تأویل و زبان قرآن در سه تفسیر برجسته (نورالثقلین، المیزان، و تفسیر نمونه) استوار است. این رویکرد، امکان بررسی هم‌زمان مؤلفه‌های زبانی، معنایی، و کلامی را در تفسیر و تحلیل متون فراهم می‌آورد و نقش امام‌شناسی را در فهم تأویلی برجسته می‌سازد.

۳. چارچوب نظری

برای تحلیل تطبیقی تأویل و زبان قرآن در تفسیر نورالثقلین با تمرکز بر آیه ۴ سوره ابراهیم، لازم است چارچوب نظری پژوهش بر سه محور اصلی استوار باشد:

۳-۱. نظریه زبان قرآن

زبان قرآن به عنوان ابزار اصلی انتقال وحی، ویژگی‌های منحصر به فردی دارد که آن را از زبان‌های معمولی متمایز می‌کند. این زبان چندلایه است و شامل سطوح ظاهری و باطنی معنا می‌شود که هر کدام در فهم پیام الهی اهمیت دارند (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۲: ۸۷).

دوره هفتم
شماره سیزدهم
پاییز و زمستان
۱۴۰۳

۱. انتخاب برخی از تفاسیر، جهت تطبیق و نشان دادن موارد تطبیق است.

۲-۳. **نظریه «زبان تطبیقی»** بر این اصل تأکید دارد که زبان قرآن با زبان‌های انسانی عادی از نظر ساختار و کاربرد تفاوت دارد و باید در متن وحی و نسبت به مخاطب آن تحلیل شود (ساجدی، ۱۴۰۲: ۱۵-۳۰). این نظریه کمک می‌کند که مفهوم «زبان قوم» از محدوده‌ی زبان‌های محاوره‌ای و روزمره فراتر رود و آن را به یک ساختار زبانی سیال و سیستمی گسترده‌تر تعریف کند، که در متن وحی باید در بستر معنایی و متنی خاص تحلیل شود. در مطالعه زبان‌های دینی و قرآن‌پژوهی، این رویکرد مستند به دیدگاه‌های زبان‌شناسان معاصر مانند اتول و راسل (Ait-Toul, Russell, ۲۰۲۰، ۵۰) است که بر تمایز بین زبان‌های دینی و زبانی رایج تأکید دارند

۳-۳. **نظریه «زبان بینامتن»** بر تعامل و پیوند عمیق میان متن‌ها و تأثیرپذیری آنها از زمینه‌های فرهنگی، دینی و تاریخی تأکید می‌کند؛ به گونه‌ای که معنا در فضای تبادل میان متون مختلف شکل می‌گیرد و فهم پیام را غنی‌تر و چندوجهی می‌سازد (Niranjana, ۱۹۹۲، ۴۵-۶۰؛ Kristeva, ۱۹۸۰، ۱۲۰-۱۳۵). بر اساس مطالعات زبان‌شناسی معناشناسی، زبان قرآن نشان‌دهنده بهره‌مندی از جنبه‌های معناشناسی قرینه‌ای و پراگماتیک است، که امکان تفسیر و فهم پیام در قالب شرایط و مقتضیات مخاطب را فراهم می‌آورد و بر اهمیت تفسیر سیاقی تأکید می‌کند (Mey, ۲۰۰۱، ۱۲۰-۱۳۰؛ Mousa, ۲۰۱۸، ۷۵-۹۰). این دیدگاه‌ها زمینه‌ای نظری برای درک زبان قرآن در آیه «وما أرسلنا من رسول إلا بلسان قومه...» فراهم می‌آورد و نشان می‌دهد که زبان قوم به معنای زبان گفتاری صرف نیست، بلکه نظامی پیچیده از معناهای فرهنگی و تاریخی است که زمینه ساز تأویل است.

۴-۳. مفهوم تأویل در تفسیر قرآن

تأویل در متون تفسیری به معنای فراتر رفتن از ظاهر لفظ به لایه‌های باطنی معناست که ریشه در منابع حدیثی و کلامی دارد (طباطبایی ۱۳۹۰: ۴۲/۱). این مفهوم در مکتب شیعی با تأکید بر نقش امام معصوم به عنوان مفسر حقیقی قرآن تعمیق یافته است (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۸/۲۲). در مقابل، تفاسیر اهل سنت غالباً تأویل را محدودتر به زمینه‌های تاریخی و لغوی تفسیر می‌کنند (طبری، ۱۴۱۳: ۵۶/۱). همان معنایی که أبو عبیده در مجاز القرآن از معنای تأویل ارائه داده است، و تأویل را تفسیر و معنا بر اساس ساخت تاریخی دانسته است (زینی و نیل ساز، ۱۳۹۸: ۳۱-۵۳). بر این اساس واژه تأویل دارای یک تطور معنایی از معنای اولیه، همسانی تأویل و تفسیر (مثلاً در تفسیر طبری و مجاز القرآن) تا

افتراق آن دو است. که در تفسیر نور الثقلین، معنای اصطلاحی تأویل مراد است که از تفسیر جداست.

۳-۵. نقش امام و تفسیر روایی در نورالثقلین

نورالثقلین به عنوان تفسیری حدیث محور، تأکید ویژه‌ای بر روایت‌های اهل بیت و نقش امام معصوم در فهم نهایی وحی دارد (حویزی ۱۴۱۵: ۱۱۲/۲). بر اساس این دیدگاه، زبان قرآن و تأویل آن، بدون ارجاع به مفسران معصوم ناقص است و آیات قرآن در پرتو روایات ایشان معنا پیدا می‌کند، پژوهش حاضر زبان قرآن را نه صرفاً در قالب زبان گفتاری، بلکه به مثابه شبکه‌ای پیچیده از معانی مرتبط با فرهنگ، ذهنیت و آموزه‌های وحیانی می‌بیند. تأویل نیز به عنوان فرایند کشف لایه‌های پنهان معنا، از طریق واسطه روایات معصومان قابل تحقق است. در نتیجه، مقایسه تفسیر نورالثقلین با تفاسیر المیزان و نمونه که رویکردهای متفاوتی نسبت به تأویل و زبان قرآن دارند، فرصت مناسبی برای فهم عمیق‌تر نسبت میان زبان، تأویل و امامت فراهم می‌آورد.

۴. تحلیل داده‌ها و بحث

این بخش به تحلیل تطبیقی رویکردهای تأویلی و زبان قرآن در آیه ۴ سوره ابراهیم در سه تفسیر نورالثقلین، المیزان و نمونه اختصاص دارد. این آیه با تأکید بر زبان وحی و تناسب آن با مخاطب، بستری مناسب برای بررسی لایه‌های معنایی و زبانی فراهم می‌آورد.

۴-۱. رویکرد تأویلی در تفسیر نورالثقلین

تفسیر نورالثقلین با تأکید قوی بر نقش امام معصوم به عنوان مفسر حقیقی قرآن، آیه را فراتر از سطح ظاهری آن می‌بیند. بر اساس نظر حویزی، «لسان قوم» تنها زبان گفتاری نیست بلکه زبان فهم و تفسیر وحی است که امامان معصوم آن را مطابق با نیازهای جامعه و زبان زمان ترجمه و تبیین می‌کنند (حویزی ۱۴۱۵: ۱۱۲/۲). این دیدگاه تأویل را فرآیندی زنده و جاری معرفی می‌کند که به واسطه ولایت امامان استمرار می‌یابد و معنا را در قالبی کلامی و ولایی گسترش می‌دهد. از منظر روایی، نورالثقلین به روایات متعدد اهل بیت استناد می‌کند که بر ضرورت رجوع به امامان در فهم قرآن تأکید دارند و تأویل را تنها در پرتو معارف معصومان ممکن می‌دانند (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۱۴/۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۸/۲۲). این رویکرد، تأویل را نه فقط یک عمل زبانی، بلکه یک فرایند کلامی و امامت‌شناسانه معرفی می‌کند که زبان قرآن را با ساختار نظری امامت پیوند می‌دهد. بر این اساس تأویل صرفاً

تفسیری شخصی یا تاریخی نیست؛ بلکه در این چارچوب، زبان قرآن با ولایت پیوند خورده و معنای آیه در بستر تحول‌های تاریخی و نیازهای معرفتی جامعه دینی، قابل فهم می‌گردد.

مطالعات معاصر در حوزه تفسیر حدیث محور نیز تأکید دارند که رویکرد نورالثقلین از حیث اتکای مستمر بر نقل معصومان، ساختاری منسجم برای تبیین ارتباط زبان قرآن و تأویل فراهم می‌کند (زرین‌کلاه، ۱۴۰۲: ۶۶۶). این نگرش به تأویل، علاوه بر عمق معنایی، زمینه گسترش فهم وحی در عصرهای مختلف را فراهم می‌آورد و آن را با جایگاه رهبری دینی پیوند می‌زند.

۴-۲. رویکرد تأویلی در تفسیر المیزان

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، آیه را بیشتر در چارچوب بُعد زبانی و تاریخی می‌نگرد. وی «لسان قوم» را زبان گفتاری و فرهنگی مردم آن زمان تعریف می‌کند که پیامبر باید پیام را به آن زبان برساند تا فهم آن برای مخاطب میسر باشد (طباطبایی ۱۳۹۰: ۱۵/۱۲). وی تأویل را گسترشی در معنای آیات می‌داند که از طریق علوم مختلف و تدبر در قرآن قابل حصول است. طباطبایی معتقد است زبان قرآن زبان جهانی و فراگیر است، اما متناسب با شرایط و زبان مخاطب زمان نزول بیان شده است؛ بنابراین، تأویل بیشتر به معنای تطبیق معارف قرآنی با شرایط روز است و کمتر با امامت و تفسیر روایی پیوند خورده است (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۴۵/۱). علامه طباطبایی در المیزان، ضمن توجه به بُعد باطنی آیات، تأویل را ناظر به حقیقتی فراتر از معنای ظاهری الفاظ می‌داند. وی در ذیل آیه ۴ سوره ابراهیم، با تفسیر «لسان قوم» به معنای عرف و روش بیانی رایج در یک قوم، تأکید می‌کند که فهم قرآن نیازمند پیوند عقل و نقل است، اما در این آیه، موضوع تأویل به طور مستقیم مطرح نشده است، بلکه تبیین پیام وحی در افق مخاطبان مورد نظر است (طباطبایی ۱۳۹۰: ۹۶/۱۲). از دیدگاه او، تأویل در معنای خاص خود، مربوط به امور غیبی و معارف بلند قرآنی است که لزوماً همه مخاطبان به آن دسترسی ندارند و تنها راسخان در علم می‌توانند به آن دست یابند (همان: ج ۳، ص ۲۷۱).

علامه طباطبایی با وجود پذیرش حجیت قول معصوم، عقل‌گرایی تفسیری را مبنای کار خود قرار می‌دهد و تأویل را بیش از آن‌که به سنت روایی وابسته کند، با روش فلسفی و کلامی تحلیل می‌کند (علوی مهر، ۱۴۰: ص ۲۸۵). از سوی دیگر، طباطبایی در تحلیل‌های معناشناختی خود تأکید دارد که زبان قرآن ساختاری منطقی و فلسفی دارد که نیازمند فهم دقیق و بهره‌گیری از مبانی عقلی

است (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۳/ ۱۰۲). لذا، رویکرد المیزان به زبان قرآن، بر فهم عقلانی و تاریخی متمرکز است و تأویل را فرایندی عقلانی می‌بیند که تأویل به مثابه بسط باطنی معنا در پرتو عقل و نقل است.

۴-۳. رویکرد تأویلی در تفسیر نمونه

تفسیر نمونه که از رویکردی ساده و مخاطب‌محور برخوردار است، تأکید دارد که «لسان قوم» صرفاً به زبان محاوره‌ای و تاریخی پیامبر محدود است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۱۰/ ۲۶۹). این تفسیر تأویل را محدود به بازگشت به معنای لغوی و تاریخی آیات می‌داند و کمتر به لایه‌های معنایی باطنی می‌پردازد. با این حال، تفسیر نمونه در برخی تحلیل‌های خود به ضرورت فهمی فراتر از ظاهر آیات اشاره می‌کند و بر تدبر و تعقل در قرآن تأکید دارد (مکارم شیرازی، ۱۱/ ۴۴؛ ۱۱/ ۳۶۳؛ ۱۵/ ۸۴). اما این تأکید، کمتر در مورد آیه مورد بحث به کار گرفته شده و بیشتر در سطح فهم عمومی زبان قرآن باقی مانده است. بنابراین با بررسی تطبیقی، می‌توان سه تفاوت اصلی را در رویکردهای تأویلی سه تفسیر مذکور شناسایی کرد: الف. نقش امامت و روایت؛ نورالثقلین تأویل را در پرتو امامت و روایات معصومان می‌بیند و زبان قرآن را با ساختار کلامی ولایت پیوند می‌زند. این نگاه تأویل را فرایندی زنده و جاری می‌داند.

ب. بعد تاریخی و عقلانی: المیزان تأویل را در قالب فهم تاریخی و عقلانی مطرح می‌کند که زبان قرآن را همزمان متناسب با شرایط زمان نزول و قابل تعمیم می‌داند.

ج. محدودیت معنایی: نمونه، تأویل را محدود به فهم لغوی و تاریخی آیات می‌شناسد و کمتر به مفاهیم باطنی و تبیینی می‌پردازد. این تفاوت‌ها نشان‌دهنده تأثیر رویکردهای کلامی، روش‌شناختی و معرفتی مفسران بر فهم زبان و تأویل قرآن است.

بنابراین این تحلیل تطبیقی نشان می‌دهد که تأویل و زبان قرآن در تفسیر نورالثقلین بیشتر بر جنبه‌های کلامی، امامت‌شناسانه و روایی متمرکز است و تأویل را فرایندی فراتر از معنای لغوی می‌داند. در مقابل، المیزان رویکردی عقلانی و تاریخی دارد و نمونه تأویلی محدود و سطحی ارائه می‌کند. این یافته‌ها بر اهمیت توجه به مبانی کلامی و روایی در فهم زبان قرآن و تأویل آن تأکید می‌کنند و نشان می‌دهند که تفسیر نورالثقلین از حیث پیوند تنگاتنگ میان زبان قرآن و ولایت، جایگاهی ویژه در مطالعات تفسیری دارد.

بنابراین، در یک جمع‌بندی تطبیقی، می‌توان در قالب جدول (۱) چنین ارائه داد:

نمونه	المیزان	نورالثقلین	محور مقایسه
مرجع روایی برای فهم باطنی	راسخون در علم شریک در تأویل	مفسر انحصاری و زنده معنا	نقش امام
تفسیر باطنی محدود، با ابزار معتبر	حقیقت نهفته و متعالی	فرآیند امامت محور و زنده	مفهوم تأویل
زبان ارتباطی اقناعی و تربیتی	زبان ذهنی و مفهومی قوم	زبان فهم ولایی و فرهنگی	زبان قوم
روایت، عقل، عرف زبانی	عقل و انسجام درون متنی	روایت اهل بیت	ابزار تفسیر

از منظر معناشناسی شناختی، این سه رویکرد در مدل های مفهومی متفاوتی قرار می گیرند. نورالثقلین زبان قرآن را در فضاهاى ذهنی امامت بازتعریف می کند، المیزان بر نقش عقلانیت فلسفی و زبان انسجام یافته تمرکز دارد، و نمونه از تعامل زبان وحی با شرایط اجتماعی- فرهنگی قوم سخن می گوید. این تطبیق روشن می سازد که معنا در قرآن نه تنها تابع واژگان بلکه وابسته به مرجعیت، عقلانیت و بستر مخاطب نیز هست.

۴-۴. تطبیق نهایی سه رویکرد تأویلی با تمرکز بر مبانی زبانی، معرفت شناختی و مخاطب شناختی

در راستای تحلیل نهایی رویکردهای تفسیری سه گانه نسبت به مفهوم تأویل در قرآن، مقایسه ی تطبیقی بر اساس سه محور اساسی یعنی مبانی زبانی قرآن، نحوه مواجهه با مخاطب، و چارچوب های معرفت شناختی ارائه می شود. این تطبیق، تصویری روشن تر از نقاط اشتراک و افتراق دیدگاه ها ترسیم می کند و نشان می دهد هر تفسیر چگونه درک خاص خود را از «تأویل» بر مبنای چارچوب معرفتی و روش شناسی خود ارائه می دهد.

الف) مبانی زبان شناختی قرآن

نورالثقلین: این تفسیر، زبان قرآن را واجد لایه های رمزی و رمزآلود می داند که تنها اهل بیت (علیهم السلام) قابلیت کشف سطوح تأویلی آن را دارند. بنابراین زبان قرآن نزد این تفسیر از سنخ زبان الهی- ولایی است که در فهم آن نیازمند به معصوم هستیم (حویزی، ۱۴۱۵: ۱۴/۱) این دیدگاه نشان می دهد که زبان قرآن در نظر نورالثقلین، فراتر از یک زبان سطحی و ظاهری است و دارای لایه های رمزی و نمادین است که نیازمند تفسیر و درک عمیق تر است. بر اساس این تحلیل، فهم

کامل چنین زبانی تنها توسط اهل بیت معصومین امکان پذیر است، چراکه آنان به عنوان واسطه های الهی و ولایت، قادر به کشف و تبیین این سطوح تأویلی مخفی هستند. این رویکرد، جایگاه ویژه و منحصر به فرد اهل بیت در تفسیر رمزآلود قرآن را برجسته می کند و بر اهمیت نقش معصوم در فهم و تبیین معارف عمیق قرآنی تأکید دارد.

المیزان: علامه طباطبایی با پذیرش ساختار عقل فهم زبان قرآن، آن را متشکل از ظاهر و باطن می داند، اما معتقد است زبان قرآن برخلاف زبان رمزی، قابل تحلیل عقلانی است. زبان قرآن گرچه گاه تمثیلی است، اما در تحلیل نهایی تابع قواعد منطقی و فلسفی است (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۷۸/۳) این دیدگاه علامه طباطبایی نشان می دهد که زبان قرآن، اگرچه گاهی تمثیل و نمادین است، اما در اصل، قابل تحلیل و فهم عقلانی است و با ساختار منطقی و فلسفی سازگار است. او بر این باور است که برخلاف زبان رمزی و نمادین، زبان قرآن در قالب ظاهر و باطن، قابل بررسی و تبیین منطقی است و می توان از قواعد عقلانی برای درک معانی آن بهره برد. در نتیجه، فهم قرآن نیازمند بهره گیری از ابزارهای عقلانی است و تفسیر آن نباید صرفاً مبتنی بر نماد و رمز باشد، بلکه باید بر پایه تحلیل منطقی و فلسفی استوار گردد. این دیدگاه، جایگاه ویژه عقل و منطق در تفسیر قرآن را تأیید می کند و نقطه تعادل بین ظاهر و باطن متن مقدس را نشان می دهد.

تفسیر نمونه: زبان قرآن در این تفسیر ابزاری برای هدایت اخلاقی و تربیتی جامعه است. جنبه های تأویلی متن نیز اغلب در قالب پیام های اجتماعی-روانی معنا می یابد و نه ساختارهای رمزی یا فلسفی پیچیده (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۸۰/۲۷۱) این دیدگاه نشان می دهد که زبان قرآن در تفسیر نمونه، بیشتر به عنوان ابزاری کارآمد و مستقیم برای هدایت اخلاقی و تربیتی جامعه مورد توجه است. تأویل های متن غالباً در قالب پیام های اجتماعی و روانی عرضه می شوند، نه در قالب ساختارهای رمزی و پیچیده فلسفی. در نتیجه، فهم قرآن بر پایه پیام های عملی و قابل فهم برای همگان است و تفسیر آن تمرکز بیشتری بر اثرگذاری فرهنگی و تربیتی دارد، تا بر تبیین رموز و ساختارهای فلسفی عمیق و پیچیده. این رویکرد، قرآن را وسیله ای برای مستقیم ترین و موثرترین راه های اصلاح و تربیت اجتماعی معرفی می کند.

ب) مخاطب شناسی در فرآیند تأویل

نورالثقلین: مخاطب عام قادر به درک تأویل نیست، مگر از طریق بیان معصوم. این رویکرد رابطه مخاطب با تأویل را غیرمستقیم می بیند و تنها خواص (اهل

بیت) را شایسته تأویل می‌داند (حویزی، ۱۴۱۵: ۲/۵۲۵) (این دیدگاه بر نقش ویژه و ممتاز اهل بیت علیهم‌السلام در فهم معارف عمیق قرآن تأکید دارد. از نظر نورالثقلین، مخاطبان عادی و عمومی قادر نیستند به طور مستقیم و مستقل به تأویل‌های ژرف و رمزی قرآن دست یابند، مگر از طریق بیانات و تبیین‌های معصومان. این رویکرد رابطه میان مخاطب و تأویل را غیرمستقیم و واسطه‌گرانه می‌داند و تنها اهل بیت را شایسته و قادر به درک و تبیین اسرار و سطوح عمیق تر قرآن می‌داند؛ چراکه آنان به عنوان حصن‌های غیبی و واسطه‌های الهی، توان تفسیر و کشف معارف غیبی و رمزی قرآن را دارند. این نگرش، جایگاه ویژه و منحصر به فرد اهل بیت را در تبیین معنای عمیق قرآن نشان می‌دهد و فهم تأویل را در دامن و از طریق آنان ممکن می‌داند، نه برای عموم مردم.

المیزان: مخاطب در این تفسیر با تجهیز به عقل و اصول تفسیری، می‌تواند مراتب معنایی را کشف کند. مخاطب فعال، تحلیل‌گر و متفکر، در فضای تفسیر حضور دارد و نقش او در فرآیند تأویل نادیده گرفته نمی‌شود (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۵/۱۵۰). این دیدگاه بر نقش فعال و مشارکتی مخاطب در فرآیند تفسیر تأکید دارد. علامه طباطبایی معتقد است که با بهره‌گیری از عقل، اصول تفسیری و تقویت توان تحلیلی، مخاطب می‌تواند مراتب و لایه‌های مختلف معانی قرآن را کشف کند. در این رویکرد، تفسیر نه پدیده‌ای منفعلانه بلکه فرآیندی است که تحلیل‌گر، متفکر و فعال در آن حضور دارد و نقش او در تأویل، قابل توجه و ارزشمند است. به این ترتیب، تفسیر به عنوان یک فعالیت ذهنی و عقلانی، نیازمند درگیری و اندیشه‌ورزی مخاطب است و او در جاری ساختن معنای عمیق قرآن نقش اصلی و فعال دارد.

تفسیر نمونه: مخاطب در این تفسیر، انسانی اجتماعی و اهل تأمل عملی است؛ فهم تأویل تابعی از نیازهای اجتماعی و اخلاقی اوست. تأویل نزد این مخاطب، پیامی کاربردی و معنابخش است نه صرفاً معرفتی یا رمزی (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۲۲۱/۱۰). این دیدگاه بر نقش عملی و کاربردی مخاطب در تفسیر نمونه تأکید دارد. بر اساس آن، مخاطب کوشنده و اهل تأمل، تفسیر قرآن را نه تنها به عنوان یک فعالیت نظری یا رمزی، بلکه به عنوان وسیله‌ای برای پاسخگویی به نیازهای اجتماعی و اخلاقی خود می‌بیند. در این رویکرد، تأویل‌های قرآن، پیام‌هایی کاربردی، عملی و معنابخش هستند که مستقیم و موثر در زندگی روزمره و مسائل اجتماعی و اخلاقی فرد و جامعه قرار می‌گیرند. بنابراین، فهم قرآن برای این مخاطب، فرایندی است که هدف آن رفع نیازهای عملی و تعالی اخلاقی، و نه صرفاً کشف معانی معرفتی و رمزی است.

ج) مبانی معرفت‌شناختی تأویل

نورالثقلین: معرفت به تأویل، امری الهامی و منحصرراً از مجرای وحی و ولایت است. عقل و تجربه بشری در این سطح از معرفت ناکافی‌اند و باید به نصوص اهل بیت تمسک کرد (حویزی، ۱۴۱۵: ۹۸/۳). بنابراین دیدگاه نورالثقلین در رابطه با معرفت به تأویل، بر تمایز قابل ملاحظه‌ای بین سطح معرفتی انسان‌های عادی و اهل بیت علیهم‌السلام تأکید دارد. بر اساس این نظریه، معرفت به تأویل، نه تنها یک فرآیند عقلانی یا تجربی، بلکه امری الهامی و منحصرراً وابسته به وحی و ولایت معصومین است. این نگاه، معرفت تأویل را در حوزه‌ی غیب و معارف غیبی قرار می‌دهد که مبنای اصلی آن، الهام الهی و ارتباط مستقیم با ولایت است، و نه به وسیله استدلال منطقی و تجربه بشری ممکن است.

این دیدگاه نشان می‌دهد که نورالثقلین، در پی تبیین جایگاه ویژه و منحصر به فرد اهل بیت در تعلیم معارف غیبی است و نقش آنها را در انتقال و تفسیر حقیقت مطلق برتر و مستقل از ابزارهای بشری می‌داند. انسان «عقل» و متجرب در مواجهه با این وجوه از معرفت، در سطح ناکافی قرار می‌گیرد و تنها باید به نصوص و روایات اهل بیت تمسک جوید تا با معرفتی اصیل و واقعی به تأویل برسد. در واقع، این نگرش بر اهمیت و جایگاه وحی و ولایت در فهم و تفسیر متون دینی تأکید می‌ورزد و در مقابل، عقل و تجربه بشری را در این سطح از معرفت، بی‌کارآمد و ناتوان می‌داند. این نگرش، بیشتر در مسیر تفاسیر متکی بر نقل و حدیث معصومین قرار دارد و بر نقش انحصاری و خاص اهل بیت در دریافت معارف غیبی تأکید می‌کند، که نتیجه آن، حفظ و تقویت اعتبار نصوص دینی و روایات است. در مجموع، دیدگاه نورالثقلین، علاوه بر تأکید بر جایگاه والای اهل بیت، نشان‌دهنده‌ی نوعی منازعه بین منبع‌های انسانی و الهی در کسب معارف غیبی است و بر خداوند و اولیای معصومین علیهم‌السلام، به عنوان منبع اصلی و بی‌خطا، تمرکز دارد. این رویکرد، برای شناخت، تأویل را، راهکار اصلی و معتبر می‌داند و نقش عقل بشری را، در کنار اعتراف به محدودیت‌های آن، در سطحی پایین‌تر و تکمیلی نگه می‌دارد.

المیزان: علامه طباطبایی معرفت به تأویل را در تلفیق عقل و نقل ممکن می‌داند. هرچند تأویل نهایی آیات را نزد خداوند می‌داند (و ما يعلم تأویل إلا الله)، اما معتقد است انسان در محدوده‌ی معقول می‌تواند به درک تأویل نسبی برسد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۸۴/۶). بنابراین علامه طباطبایی در مکتب فکری خود بر تلفیق دو منبع معرفتی عقل و نقل تأکید دارد و معتقد است که فهم

تأویل، به عنوان یکی از مهم‌ترین ابعاد تفسیر قرآن، نیازمند تعاملی بین این دو منبع است. از دیدگاه او، تأویل نهایی آیات، بر عهده خداوند است و انسان به دلیل محدودیت‌های شناختی و معرفتی، تنها قادر است به درک تأویل‌های نسبی و بخشی از آن دست یابد. این تفاوت بین تأویل نهایی و معرفت نسبی، نشان‌دهنده‌ی مرزهای انسان در فهم معارف غیبی است و بر ضرورت تواضع در مقابل عظمت قدرت الهی تأکید می‌کند.

در عین حال، باور به امکان دستیابی به تأویل نسبی از طریق عقل و استنتاج‌های منطقی، نقطه قوت نظریه علامه است که بر تداوم و پویایی فهم بشر از مفاهیم دینی تأکید دارد. این رویکرد، با تکیه بر اعتماد به عقل در کنار نقل، راهکارهای کاربردی برای تفسیر متن‌های مقدس و فهم دقیق‌تر معانی آیات ارائه می‌دهد و نشان می‌دهد که هرچند فهم کامل و نهایی محدود به خداوند است، ولی مسیرهای معقول و منطقی انسان می‌تواند در پیشبرد معرفت دینی مؤثر باشد. در نتیجه، دیدگاه علامه طباطبایی بر تلفیق عقل و نقل و اعتقاد به تأویل نسبی، نمونه‌ای از توازن بین تواضع و اعتماد است که در فهم متون مقدس، به مفهوم تعقل و تعبد به صورت همزمان اهمیتی می‌دهد. این رویکرد، علاوه بر حفظ جایگاه معنویت و وحی، بر اهمیت نقش عقل در تفسیر و فهم قرآن تأکید دارد و راه را برای پژوهش‌های تفسیرهای جدید هموار می‌سازد.

تفسیر نمونه: معرفت به تأویل در این رویکرد بیشتر مبتنی بر فهم عرفی، تربیتی و اقتضائات زمانی و مکانی است. مرزهای معرفتی در اینجا پویا، انعطاف‌پذیر و ناظر به تحول جامعه انسانی است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۳۰۳/۱۵). بنابراین رویکرد تفسیر نمونه به تأویل، بازتابی از تلاش برای بازسازی رابطه‌ی میان متن مقدس و زیست جهان انسان معاصر است. بر خلاف برخی رویکردهای ایستا و سنت‌گرا که تأویل را صرفاً کشف لایه‌های باطنی و گاه رازآلود متن می‌دانند، در این رویکرد، تأویل نه ابزاری برای فرار از ظاهر آیات، بلکه روشی برای تعمیق فهم و انطباق معانی قرآنی با شرایط متغیر زندگی بشر است. معرفت تأویلی در این نگرش، فرایندی زنده و پویاست که به تعامل مستمر میان نص و تجربه تاریخی-فرهنگی مخاطب وابسته است.

با این نگاه، فهم آیات تنها در چارچوب فضای نزول قابل تحقق نیست، بلکه باید در پرتو تحول مفاهیم اجتماعی، رشد عقلانیت انسانی و اقتضائات تربیتی جدید بازخوانی شود. تأویل در تفسیر نمونه، نه گریز از معنا، بلکه تعمیق آن با لحاظ اقتضائات جدید است. به بیان دیگر، متن مقدس همچنان مرجع است،

اما این مرجعیت از طریق فهم پویا، اجتماعی شده و تربیتی تحقق می‌یابد، نه از راه جزم‌گرایی یا تأویلات رازآلود و گاه شخصی‌گرایانه. از منظر معرفت‌شناسی، این تلقی از تأویل نشانگر عبور از تلقی متن‌محور صرف به سوی یک نظام معناشناختی رابطه‌محور است؛ بدین معنا که معنا نه صرفاً در خود متن بلکه در رابطه میان متن، مفسر و بافت زمانی-مکانی شکل می‌گیرد. بنابراین، می‌توان گفت تأویل در این رویکرد، به مثابه‌ی ابزاری برای تحقق عقلانیت دینی و تربیت اجتماعی-اخلاقی در بستر زمان تلقی می‌شود، نه صرفاً تفسیر باطنی یا رمزی آیات. این نگاه همچنین زمینه‌ساز پذیرش تفسیری تاریخی، تحلیلی و بین‌رشته‌ای از قرآن کریم است.

خلاصه جدول تطبیقی (جدول ۲)

نمونه	المیزان	نورالثقلین	محور تطبیق
هدایت‌محور و تربیتی	عقل‌فهم و تمثیلی	رمزی و ولایی	زبان قرآن
مخاطب اجتماعی-کاربردی	مخاطب عقل‌ورز و مشارکت‌گر	مخاطب مطیع، غیرفعال	نقش مخاطب
تجربه دینی و اجتماعی	تلفیق عقل و نقل	نقل خالص از اهل بیت	مبنای معرفت‌شناختی

۵. تحلیل تأویل در نورالثقلین با رویکرد بین‌رشته‌ای

در پایان از آن رو که تأویل در کنار زبان قرآن مطرح می‌شود، و بر اساس تحلیلی مبتنی بر معناشناسی شناختی که در ادامه جدول (۱) آمد، هدف از این بررسی این است که در فضای بین‌رشته‌ای ادراک بهتری نسبت به تأویل و زبان قرآن وجود دارد؛ در نگاه بدوی شاید سنت‌گرایی را یادآور شود؛ اما باید گفت تفسیر نورالثقلین، با تأکید فراوان بر جایگاه امام معصوم به عنوان مفسر حقیقی قرآن، زمینه‌ای غنی برای تحلیل تأویل از منظری بین‌رشته‌ای فراهم می‌آورد. این تفسیر که بر روایات اهل بیت استوار است، به‌گونه‌ای تأویل را در چارچوب کلام، زبان‌شناسی دینی و فلسفه هرمنوتیک بررسی می‌کند و چنان نیست که چنین تصور شود نسبت به رویکرد المیزان و نمونه، دارای پشتوانه توسعه‌ی پژوهشی نیست؛ بنابراین در این بخش، ضمن بهره‌گیری از نظریه‌های زبان‌شناسی شناختی، فلسفه زبان و هرمنوتیک فلسفی، تحلیل ژرف‌تری از ساختار تأویلی نورالثقلین ارائه می‌شود تا زمینه پژوهش‌های دیگر در این زمینه فراهم گردد.

الف. زبان‌شناسی شناختی و تأویل

زبان‌شناسی شناختی بر نقش ساختارهای ذهنی در شکل‌گیری معنا تأکید دارد و مفاهیمی چون «فضاهای ذهنی» (Fauconnier, ۱۹۹۴: ۱۶) و «پیش‌نمونه‌ها» در فهم واژگان کلیدی قرآن اهمیت می‌یابد. نورالثقلین با استفاده از روایات معصومان، تأویل را به مثابه بازنمایی مفاهیم عمیق‌تر در قالب نظام مفهومی خاص اهل بیت معرفی می‌کند (حویزی ۱۴۱۵: ۱۱۲/۲). این یعنی تأویل صرفاً یک تفسیر سطحی یا تعمیم معنای لفظی نیست، بلکه یک فرآیند انتزاعی و عمیق است که از طریق نظام‌های مفهومی خاص و منحصر به فرد اهل بیت علیهم‌السلام صورت می‌پذیرد. به بیان ساده‌تر، در نگاه نورالثقلین، متن قرآن و مفاهیم آن در قالب روایات و احادیث معصومان به صورت نظام‌مند و ساختاری خاص شکل می‌گیرد که دارای مفاهیم عمیق‌تر و کلان‌تری است. این نظام مفهومی، به عنوان یک ساختار خاص، از روایات معصومان استخراج و ساخته می‌شود و در آن، تأویل به عنوان یک بازنمایی یا نمایش نمادین و غیرسطحی مفاهیم رمزی، نمادین و معرفتی جای می‌گیرد که به فهم عمیق‌تر و دقیق‌تر از معانی آیات کمک می‌کند. به عبارت دیگر، نورالثقلین تأکید دارد که تأویل در نگاه اهل بیت، نه تنها یک عمل تفسیری بلاغی یا لغوی، بلکه فرآیندی است که نیازمند نظام‌های فکری و مفهومی خاص است که در قالب روایات و نظام‌های معنایی خاص اهل بیت علیهم‌السلام جاری است. این نظام‌های مفهومی، به عنوان یک ساختار شناختی و معنایی، به مفسر کمک می‌کند تا مفاهیم عمیق‌تر و رمزی‌تر متن قرآن را درک کند و آن را در قالب نظام منسجم و خاص اهل بیت تبیین نماید.

در نهایت، این نگاه‌نشان می‌دهد که تأویل در این نگرش، یک فرآیند ذهنی و مفهومی است که از طریق روایات و نظام‌های فکری خاص، قابلیت فهم و بازنمایی مفاهیم عمیق و معنوی را دارا می‌شود و در نتیجه، نوعی نظام دریافت و تفسیر منحصر به فرد، متکی بر آموزه‌های اهل بیت، شکل می‌گیرد.

ب. فلسفه زبان دینی و عمل‌گفتاری

بر اساس نظریات فلسفه زبان، معانی متون دینی بیش از آنکه صرفاً دلالتی باشند، دارای بعد کنشی و گفتاری‌اند. (Searle, ۱۹۷۹: ۳۲) نورالثقلین در تأویل آیات، زبان قرآن را ابزار کنش الهی در تاریخ می‌داند؛ به عبارتی، امام معصوم نه تنها مفسر بلکه عامل گفتاری پیام وحی است (حویزی، ۱۴۱۵: ج ۲، ص ۱۱۲). این رویکرد نشان می‌دهد که زبان قرآن، زبانی پویا و فعال است که در کنار وظیفه اعلام، در کارکردهای کنشی، کلامی، و عملیاتی نیز نقش‌آفرینی می‌کند.

در نتیجه، این نگرش، زبان قرآن را نه تنها به عنوان حامل پیام، بلکه به عنوان ابزاری کارآمد در تحقق اهداف و برنامه‌های الهی، تحلیل می‌کند. این کارکردهای کلامی و کنشی، الگویی فعال و مؤثر در شکل‌دهی به تأثیرات اجتماعی و تاریخی قرآن ارائه می‌دهد و تأکید می‌نماید که زبان این متن، بهره‌مند از قابلیت‌های دینامیستی و اثرگذاری است که فراتر از معانی لفظی، در مسیر بهبود و اصلاح حیات فردی و جمعی نقش دارد. در مجموع، نگاه نورالثقلین و فلسفه زبان، زبان قرآن را زبانی فعال و کارآمد می‌دانند که در قالب کارکردهای کلامی، عملی و کنشی، در تاریخ و جامعه اثرگذار است و نقش واسطه و عامل در تحقق اهداف الهی دارد.

ج. هرمنوتیک فلسفی و دیالوگ میان متن و مفسر

در رویکرد هرمنوتیکی، فهم متن دینی امری تعاملی است که در آن «افق» مفسر و «افق» متن به هم می‌پیوندند (Gadamer, ۱۹۸۹: ۲۹۵). در نورالثقلین، در تبیین این رویکرد، با بهره‌گیری از روایات متعدد و معتبر، فضای گفت‌وگوی تفسیری و فرهنگی فراهم می‌کند که در طول تاریخ، جریان تأویل و تفسیر قرآن در مسیر اعتقاد و آموزه‌های اهل بیت (علیهم‌السلام) شکل گیرد و تداوم یابد. این فضای هم‌نشینی، به گونه‌ای است که تأویل نه تنها یک معنای ثانوی و سطحی (معنای دوم) بلکه افقی گسترده‌تر و عمیق‌تر برای درک حقیقت قرآن محسوب می‌شود. در این نگاه، تأویل، نقش واسطه‌ای میان ظاهر و باطن متن، و همچنان پلی بین متن مقدس و عقول و فرهنگ‌های مختلف است. این تأویل، معنای محدود و یک‌جانبه نیست، بلکه راهی است برای گسترش و غنای فهم و تعمیق حقیقت قرآن در طول تاریخ و در مواجهه با شرایط و فرهنگ‌های مختلف. به عبارتی، تأویل در این رویکرد، یک جریان پیوسته، دینامیک و توسعه‌یافته است که هم‌پیوند با تاریخ و فرهنگ است و بر محدودیت‌های فهم فردی غلبه می‌کند، و به امری وسیع‌تر و گسترده‌تر از معنای ظاهری می‌انجامد. در نتیجه، نگرش نورالثقلین، به‌ویژه در پرتو رویکرد هرمنوتیکی، درک قرآن را فرآیندی پویا، تعامل‌پذیر و متکامل می‌داند که در آن، فهم در طول تاریخ و در تعامل با مفسران و روایات معتبر، ارتقاء می‌یابد و به سطحی وسیع‌تر و عمیق‌تر برای کشف حقیقت نایل می‌شود. بنابراین رویکرد بین‌رشته‌ای به تأویل در نورالثقلین، نشان‌دهنده تلاقی کلام، زبان‌شناسی و فلسفه در فهم قرآن است. این تفسیر، با تکیه بر ولایت و روایات معصومان، زبان قرآن را پدیده‌ای زنده و جاری می‌داند که معنا و تأویل آن در بستر تاریخی و معنوی استمرار می‌یابد. چنین تحلیلی، علاوه بر تعمیق فهم سنتی، امکان حضور در گفتمان‌های معاصر علوم انسانی را نیز فراهم می‌کند.

نتیجه

تحلیل مفهوم تأویل در تفسیر نورالثقلین نشان داد که این تفسیر روایی شیعه، تأویلی خاص از آیات قرآن را ارائه می‌دهد که در آن، معنا به باطن متصل و به ساحت معرفتی امامان گره خورده است. چنین رویکردی بر آن است که لایه‌های معنایی قرآن را نه از طریق اجتهاد شخصی، بلکه با استناد به سنت معصومین علیهم‌السلام بازبایی کند. در این تفسیر، تأویل نه در برابر تفسیر، بلکه به عنوان سطحی عمیق‌تر از معنا معرفی می‌شود؛ سطحی که خواننده را به مفاهیم هستی‌شناختی و فرامتنی قرآن رهنمون می‌سازد. در مقایسه با تفاسیر عقل‌گرا و اجتهادی مانند المیزان، گرچه علامه طباطبایی نیز بر وحدت تفسیر و تأویل تأکید دارد و تأویل را امری فراتر از ظاهر الفاظ می‌داند که در پی کشف حقیقت وجودی آیات است. اما در المیزان، محور تأویل، تحلیل فلسفی و مفهومی آیات است که با عقل و سیاق متنی هماهنگ می‌شود. در حالی که در نورالثقلین، تأویل بیشتر به معنای ارجاع آیات به مصادیق و مقامات اهل بیت تفسیر می‌شود و بار روایی آن بسیار پررنگ‌تر است. همچنین در مقایسه با تفسیر نمونه که کوشیده تأویل را با ادبیات روز و نیازهای جامعه معاصر پیوند دهد، نگاه نورالثقلین فاقد این عنصر تطبیقی است و بیشتر بر تثبیت مرجعیت اهل بیت و تفوق معنای باطنی تأکیدی روایی دارد.

این تطبیق‌ها نشان می‌دهد که تأویل در فضای تفسیری شیعه، طیفی از رویکردها را در بر می‌گیرد؛ از تأویل عقل‌گرای المیزان و کاربردگرای نمونه، تا تأویل نقلی و باطنی نورالثقلین. از این رو، نورالثقلین الگویی تفسیری ارائه می‌دهد که ضمن وفاداری به سنت روایی امامیه، در کنار تفاسیر عقل‌گرا چون المیزان و اجتماعی چون نمونه، جایگاهی متمایز دارد. نگاه این تفسیر به تأویل، تأکیدی است بر مرجعیت باطنی اهل بیت، که در قالب احادیث، سطوح عمیق‌تر یا فهم قرآن را نشان می‌دهد. این رویکرد می‌تواند زمینه‌ساز مطالعات تطبیقی بیشتر در حوزه روش‌شناسی تفسیری گردد. از منظر زبان‌شناسی شناختی نیز، ساختار تأویلی نورالثقلین با مفاهیمی همچون فضای ذهنی، پیش‌نمونه معنایی و مدل‌های مفهومی قابل تطبیق است. در این رویکرد، تأویل به معنای عبور از متن به معناهای ژرف و مفاهیم بنیادین است که در بافت فرهنگی-معنوی قرآن ریشه دارد. بنابراین، نورالثقلین الگویی تفسیری ارائه می‌دهد که ضمن وفاداری به سنت روایی امامیه، قابلیت بازخوانی بین‌رشته‌ای در تعامل با علوم انسانی معاصر را نیز داراست.

منابع

- قرآن، ترجمه محمد مهدی فولادوند
 حویزی، عبدعلی بن جمعه (۱۴۱۵): «تفسیر نور الثقلین»، تحقیق هاشم رسولی. قم: اسماعیلیان.
 زرین کلاه، الهام و امیدی، آمنه (۱۴۰۳): واکاوی تحلیلی کاربست اختلاف قراءات مذکور در روایات اهل بیت (علیهم السلام)، (مطالعه موردی: تفسیر نور الثقلین)، پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن. دوره ۱ شماره ۱۲، صص ۲۱-۳۴
 زرین کلاه، الهام (۱۴۰۲): بررسی و حل تناقض های موجود در روایات تفسیری اهل بیت (علیهم السلام) (مطالعه موردی: تفسیر نور الثقلین)، مجله مطالعات قرآنی، دوره ۱۴، شماره ۵۶، صص ۲۲-۳۴.
 زینی، هادی و نصرت نیل ساز (۱۳۹۸): بررسی و تحلیل ماهیت و کارکرد مجاز در مجازالقرآن ابوعبیده معمر بن منتهی، مجله مطالعات قرآنی و فرهنگ اسلامی، دوره ۳ شماره ۲، صص ۳۱-۵۳.
 ساجدی، ابوالفضل (۱۴۰۲): «زبان قرآن (با نگاهی به چالش های کلامی تفسیر)»، تهران: سمت.
 طباطبائی، محمدحسین (۱۳۹۰): «المیزان فی تفسیر القرآن»، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
 طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲): «جامع البیان فی تفسیر القرآن»، بیروت: دار المعرفة.
 عبدالله زاده آرانی، رحمت الله و خدمتکار آرانی، خدیجه (۱۳۹۵): نقد متنی روایات تفسیر نورالثقلین بر اساس مستندات قرآنی، تحقیقات علوم قرآن و حدیث، دوره ۱ شماره ۳، ۱۳۷-۱۵۹.
 علوی مهر، محمدعلی (۱۴۰۱): «روش شناسی تفسیر المیزان»، قم: بوستان کتاب.
 کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷): «الکافی»، تحقیق علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دار الکتب الإسلامية.
 مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳): «بحار الأنوار»، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
 مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۱): «تفسیر نمونه»، تهران: دار الکتب الإسلامية.
 موسوی کیانی، صدیقه (۱۳۹۹): بررسی تحلیلی تشبیه در روایات تفسیری اخلاقی و تربیتی تفسیر نورالثقلین، آموزه های تربیتی در قرآن و حدیث، دوره ۶، شماره ۲، صص ۴۷-۶۶.
 نورمحمدی نجف آبادی، یحیی، نورمحمدی نجف آبادی، محمدرضا و حاجیان، اکرم (۱۴۰۱): گونه شناسی روایات تفسیری امام علی (علیه السلام) با تأکید بر تفسیر روایی نورالثقلین. مطالعات علوم قرآن، دوره ۴، شماره ۱، صص ۶۴-۹۷.
 Aït-Toul, R., & Russell, P (2020): »Language and religion: A linguistic approach to sacred texts«, London: Routledge.
 Fauconnier, G. (1994):»Mental Spaces: Aspects of Meaning Construction in Natural Language«, Cambridge University Press.
 Gadamer, H.-G. (1989):»Truth and Method. 2nd rev. ed«, New York: Crossroad.
 Kristeva, J. (1980): »Desire in Language: A Semiotic Approach to Literature and Art«, Columbia University Press.
 Mey, Jacob L. (2001): »Discourse and Context: A Socio-C linguistic Approach«, Wiley-Blackwell.
 Mousa, Abdul. (2018): »Pragmatics and the Interpretation of Sacred Texts«, Routledge.
 Niranjana, T. (1992): »Siting Translation: History, Post-Structuralism, and the Colonial Context«, University of California Press.
 Searle, J. (1979):»Expression and Meaning: Studies in the Theory of Speech Acts«, Cambridge University Press.

References

Glorious Qur'ān

‘Abdullāhẓādeh Ārānī, Raḥmat Allāh & Khedmatkār Ārānī, Khadījeh (1395): "A Textual Critique of the Traditions in Tafsīr Nūr al-Thaqalayn Based on Qur'ānic Evidence", Research in Qur'ānic and Ḥadīth Sciences, 1(13), 137–159.

Aīt-Toul, R., & Russell, P (2020): »Language and religion: A linguistic approach to sacred texts», London: Routledge.

‘Alawī-Mehr, Muḥammad ‘Alī (1401/2022): "Methodology of Tafsīr al-Mizān", Qom: Buṣṭān-i Kitāb.

Fauconnier, G. (1994): "Mental Spaces: Aspects of Meaning Construction in Natural Language", Cambridge University Press.

Gadamer, H.-G. (1989): "Truth and Method. 2nd rev. e", New York: Crossroad.

Ḥuwayzī, ‘Abd al-‘Alī ibn Jumu‘a (1415/1994): "Tafsīr Nūr al-Thaqalayn", Edited by Hāshim Rasūlī. Qom: Ismā‘īliyyān.

Kristeva, J. (1980): "Desire in Language: A Semiotic Approach to Literature and Art", Columbia University Press.

Kulaynī, Muḥammad ibn Ya‘qūb (1407/1986): "Al-Kāfī", Edited by ‘Alī Akbar Ghafārī & Muḥammad Ākhūndī, Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyyah.

Majlisī, Muḥammad Bāqir (1403): "Bihār al-Anwār", Beirut: Dār Iḥyā’ al-Turāth al-‘Arabī.

Makārem Shīrāzī, Nāṣir (1371): "Tafsīr Nemūneh", Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyyah.

Mey, Jacob L. (2001): "Discourse and Context: A Socio-C linguistic Approach", Wiley-Blackwell.

Mousa, Abdul. (2018): »Pragmatics and the Interpretation of Sacred Texts», Routledge.

Mūsavī Kiyānī, Seddīqeh (1399): "An Analytical Study of Simile in Ethical and Educational Exegetical Traditions of Tafsīr Nūr al-Thaqalayn", Teachings of Education in the Qur'ān and Ḥadīth, 6(2), 47–66.

Niranjana, T. (1992): »Siting Translation: History, Post-Structuralism, and the Colonial Context», University of California Press.

Nūr Muḥammadi Najaf-Ābādī, Yahyā; Nūr Muḥammadi Najaf-Ābādī, Muḥammad Ridā & Ḥājiyān, Akram (1401): "Typology of Exegetical Traditions of Imām ‘Alī (a) with Emphasis on the Narrative Exegesis Nūr al-Thaqalayn", Qur'ānic Studies, 4(1), 64–97.

Sājidi, Abū al-Faḍl (1402): "The Language of the Qur'ān (with a View to Theological Challenges of Exegesis, Tehran: SAMT.

Searle, J. (1979): "Expression and Meaning: Studies in the Theory of Speech Act», Cambridge University Press.

Ṭabarī, Muḥammad ibn Jarīr (1412/1992): "Jāmi‘ al-Bayān fī Tafsīr al-Qur'ān". Beirut: Dār al-Ma‘rifah.

Ṭabāṭabā‘ī, Muḥammad Ḥusayn (1390): "Al-Mizān fī Tafsīr al-Qur'ān, Beirut: Mu‘assasat al-‘Alamī li-l-Maṭbū‘āt.

Zarrīn Kalāh, Elhām & Omīdī, Āmeneh (1403): "An Analytical Exploration of the Application of Qur'ānic Qirā‘āt Differences Mentioned in the Traditions of Ahl al-Bayt (a): A Case Study of Tafsīr Nūr al-Thaqalayn", Journal of Exegesis and the Language of the Qur'ān, 1(12), 21–34.

Zarrīn Kalāh, Elhām (1402): "Examining and Resolving Contradictions in the Exegetical Traditions of Ahl al-Bayt (a): A Case Study of Tafsīr Nūr al-Thaqalayn", Journal of Qur'ānic Studies, 14(56), 22–34.

Zeinī, Hādī & Nosrat Nilsāz (1398): "An Analysis of the Nature and Function of Metaphor in Majāz al-Qur'ān by Abū ‘Ubaydah Ma‘mar ibn Muthannā", Journal of Qur'ānic Studies and Islamic Culture, 3(2), 31–53.